

از علمائشان تقلید می‌کنند. هولاء قبول العلماء باید برای علماء ما هم قبول از علماء جایز نباشد، چطور خداوند

آن‌ها را مذمت کرد فقال امام (علیه السلام) فرمود **بَيْنَ عَوَامِنَا وَعِلْمَانِنَا وَبَيْنَ عَوَامِ الْيَهُودِ وَعِلْمَانِهِمْ فَرْقٌ مِنْ جِهَةٍ وَتَسْوِيَةٌ مِنْ**

جِهَةٍ، أَمَّا مِنْ حَيْثُ إِنَّهُمْ اسْتَوَوْا، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ ذَمَّ عَوَامَنَا بِتَقْلِيدِهِمْ عُلَمَاءَهُمْ كَمَا [قَدْ] ذَمَّ عَوَامَهُمْ وَأَمَّا مِنْ حَيْثُ افْتَرَقُوا فَلَا قَالَ بَيْنَ لِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ عِ إِنْ عَوَامَ الْيَهُودِ كَانُوا قَدْ عَرَفُوا عُلَمَاءَهُمْ بِالْكَذِبِ الصَّرِيحِ وَبِأَكْلِ الْحَرَامِ وَالرِّشَاءِ وَبِتَغْيِيرِ الْأَحْكَامِ عَنْ وَاجِبِهَا بِالسَّقَاعَاتِ وَالْعِنَايَاتِ وَالْمُضَانَعَاتِ وَعَرَفُوهُمْ بِالتَّعَصُّبِ الشَّدِيدِ الَّذِي يُفَارِقُونَ بِهِ أَذْيَانَهُمْ وَأَنْهُمْ إِذَا تَعَصَّبُوا أَزَالُوا حُقُوقَ مَنْ تَعَصَّبُوا عَلَيْهِ وَأَعْطَوْا مَا لَا يَسْتَحِقُّهُ مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ مِنْ أَمْوَالِ غَيْرِهِمْ وَظَلَمُوهُمْ مِنْ أَجْلِهِمْ وَعَرَفُوهُمْ بِقَارِفُونَ الْمُحَرَّمَاتِ وَاضْطَرُّوا اضْطِرُّوا بِمَعَارِفِ قُلُوبِهِمْ إِلَى أَنْ مَنْ فَعَلَ مَا يَفْعَلُونَهُ فَهُوَ فَاسِقٌ لَا يَجُوزُ أَنْ يُصَدَّقَ عَلَى اللَّهِ وَلَا عَلَى الْوَسَائِطِ بَيْنَ الْخَلْقِ وَبَيَّنَّ اللَّهُ فِلْدَلِكْ ذَمَّهُمْ لِمَا قَلَّدُوا مَنْ قَدْ عَرَفُوا وَمَنْ قَدْ عَلِمُوا أَنَّهُ لَا يَجُوزُ قَبُولُ خَبْرِهِ وَلَا تَصْدِيقُهُ فِي حِكَايَاتِهِ وَلَا الْعَمَلُ بِمَا يُؤَدِّيهِ إِلَيْهِمْ عَمَّنْ لَمْ يُشَاهِدُوهُ وَوَجِبَ عَلَيْهِمُ النَّظَرُ بِأَنْفُسِهِمْ فِي أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص إِذْ كَانَتْ دَلَالَتُهُ أَوْضَحَ مِنْ أَنْ تَخْفَى وَأَشْهَرُ مِنْ أَنْ لَا تَظْهَرُ لَهُمْ وَكَذَلِكَ عَوَامٌ أَمَّيْنَا إِذَا عَرَفُوا مِنْ فُقَهَائِهِمُ الْفَسِقِ الظَّاهِرِ وَالْعَصْبِيَّةِ الشَّدِيدَةِ وَالتَّكَلُّبِ عَلَى خُطَامِ الدُّنْيَا وَحَرَامِهَا وَإِهْلَاكِهَا مَنْ يَتَعَصَّبُونَ عَلَيْهِ وَإِنْ كَانَ لِإِصْلَاحِ أَمْرِهِ مُسْتَحَقًّا وَالتَّرَفْرِيفِ بِالذِّبِّ وَالْإِحْسَانِ عَلَى مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ وَإِنْ كَانَ لِلْإِذْلَالِ وَالْإِهَانَةِ مُسْتَحَقًّا فَمَنْ قَلَّدَ مِنْ عَوَامِنَا مِثْلَ هَؤُلَاءِ الْفُقَهَاءِ فَهُمْ مِثْلُ الْيَهُودِ الَّذِينَ ذَمَّهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِالتَّقْلِيدِ لِقِسْقَةِ فُقَهَائِهِمْ- فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِتًا لِنَفْسِهِ خَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلْيَعَوِّمْ أَنْ يُقَلَّدُوهُ وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعُهُمْ فَأَمَّا مَنْ رَكِبَ مِنَ الْقَبَائِحِ وَالْفَوَاحِشِ مَرَكَبَ فِسْقَةِ فُقَهَاءِ الْعَامَّةِ فَلَا تَقْبَلُوا مِنْهُمْ^۱ از جهتی با هم فرق دارند از جهتی باهم مساوی هستند **أَمَّا مِنْ حَيْثُ إِنَّهُمْ اسْتَوَوْا، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ ذَمَّ عَوَامَنَا بِتَقْلِيدِهِمْ**

عُلَمَاءَهُمْ بله خداوند عوام آن‌ها را مذمت کرده که از علمائشان تقلید می‌کند و **كَمَا [قَدْ] ذَمَّ عَوَامَهُمْ** این از جهت

تسویه است؛ هم خداوند عوام آن‌ها را به خاطر تقلید از علماء مذمت کرده هم عوام ما را خداوند مذمت کرده

به خاطر تقلید از علماء این از جهت مساوی بودن و **أَمَّا مِنْ حَيْثُ افْتَرَقُوا فَلَا** اما از آن جهت که از هم جدا هستند فرق

دارند این دو طایفه باهم حضرت سکوت کردند این‌جا راوی می‌گوید قانع نشدم **قَالَ بَيْنَ لِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ** از جهت

فرقشان را برایمان توضیح دهید **اللَّهُ قَالَ عِ إِنْ عَوَامَ الْيَهُودِ كَانُوا قَدْ عَرَفُوا عُلَمَاءَهُمْ بِالْكَذِبِ الصَّرِيحِ وَبِأَكْلِ الْحَرَامِ وَالرِّشَاءِ وَبِتَغْيِيرِ**

الْأَحْكَامِ عَنْ وَاجِبِهَا بِالسَّقَاعَاتِ وَالْعِنَايَاتِ وَالْمُضَانَعَاتِ وَعَرَفُوهُمْ بِالتَّعَصُّبِ الشَّدِيدِ عباراتی دارد طولانی‌تر تا به اینجا

می‌رسد که **فِلْدَلِكْ ذَمَّهُمْ** از این جهت خداوند آن‌ها را مذمت کرده برای این‌که آن‌ها قَلَّدُوا مَنْ قَدْ عَرَفُوا وَمَنْ قَدْ عَلِمُوا

أَنَّهُ لَا يَجُوزُ قَبُولُ خَبْرِهِ وَلَا تَصْدِيقُهُ این‌ها می‌دانستند این‌ها دروغ می‌گویند، می‌دانستند این‌ها حق باز هستند،

می‌دانستند این‌ها این چنین هستند اما این‌ها تقلید کردند خداوند مذمت کرد این‌ها را برای این‌که این‌ها شناختند

که لا يجوز قبول خبرشان و لا تصديقهم و نه عمل آنچه را که این‌ها می‌گویند برعکس **فِي حِكَايَاتِهِ وَلَا الْعَمَلُ بِمَا**

يُؤَدِّيهِ إِلَيْهِمْ عَمَّنْ لَمْ يُشَاهِدُوهُ وَوَجِبَ عَلَيْهِمُ النَّظَرُ بِأَنْفُسِهِمْ فِي أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص إِذْ كَانَتْ دَلَالَتُهُ أَوْضَحَ مِنْ أَنْ تَخْفَى وَأَشْهَرُ مِنْ أَنْ لَا

تَظْهَرُ لَهُمْ وَكَذَلِكَ عَوَامٌ أَمَّيْنَا إِذَا عَرَفُوا مِنْ فُقَهَائِهِمُ الْفَسِقِ الظَّاهِرِ اگر علماء هستند فسق ظاهری نمی‌کنند **وَالْعَصْبِيَّةِ الشَّدِيدَةِ**

۱. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲ / ص ۸۷ / باب ۱۴ من يجوز أخذ العلم منه و من لا يجوز و ذم التقليد و النهي عن متابعة غير المعصوم في كل ما يقول و

وجوب التمسك بعروة اتباعهم عليهم السلام و جواز الرجوع إلى رواية الأخبار و الفقهاء الصالحين



نُلْقِي إِلَيْكُمْ الْأُصُولَ وَعَلَيْكُمْ أَنْ تُفَرِّعُوا.^۴ ما باید اصول را به شما بدهیم بر شما است که فروع را از این اصول استنباط کنید، استخراج کنید، گاهی فروع را گفته‌اند اما قاعداً اصول را گفته‌اند و خیلی فروع است که ائمه (علیه السلام) بیان نکرده‌اند اما فقهاء استنباط کردند، هنوز هم می‌بینید بعضی مسائل پیش می‌آید که اصولش در کلمات ائمه (علیه السلام) هست اما خود آن فرع وجود ندارد إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نُلْقِي إِلَيْكُمْ الْأُصُولَ وَعَلَيْكُمْ أَنْ تُفَرِّعُوا. چرا اصول و فروع کرد؟ هر روز یک فرعی پیدا خواهد شد، هر روز که ائمه نیستند آن‌ها باید قواعد و اصول را بیان کنند که فقهاء با رنج‌ها و زحمت‌ها و مشقت‌ها با اوضاع زمان و مکان و امثال ذلک از اموری که پیش می‌آید، این‌ها بتوانند احکام الهی را استنباط کنند، پس استنباط و استخراج و اجتهاد یک مطلبی بود که در عصر ائمه بود و ائمه (علیه السلام) راهنمایی می‌کردند، تأیید می‌کردند تشویق می‌کردند که استنباط کنند اجتهاد کنند. سؤال: این روایت دلالتش تقلید نیست فقط بحث اجتهاد را می‌کند.

جواب استاد: بله گفتم دیگر اجتهاد کن خودت عالم شو اما افراد دیگر از تو تقلید نکنند این گذشت، دیگر اجتهاد کن یعنی همین، اما این را نداریم که وقتی عالم شد مجتهد شد نظر داشت، جاهل که نمی‌تواند اجتهاد کند باید رجوع کند به فقیه.

سؤال: این حکم عقل است با روایت ثابت نمی‌شود این که الآن می‌فرمایید تقلید حکم عقل است که جاهل باید از عالم تبعیت کند.

جواب استاد: روز اول گفتیم خدا یک وظیفه‌ای دارد وظیفه‌ای که خودش برعهده دارد بشر را خلق کرده رها نکرده بشر را، چون اگر خلق کند و رها کند عبث است، لغو است، او حکیم علی الاطلاق است، خدا هیچ موجودی را بدون حکمت خلق نکرده، یکی از موجودات عالم انسان است، که طفیل انسان همه موجودات آفریده شدند، وظیفه خدا برای این انسان این است که آنچه را که نصاب تکاملش است به آن برساند به این که راه سعادت و بندگی را برایش معرفی کند اگر خداوند اطاعت را واجب نمی‌کرد بندگی را معرفی نمی‌کرد وظایف را معرفی نمی‌کرد بشر، انسان، از کجا می‌دانست باید اطاعت کند؟ اصلاً چگونه اطاعت کند؟ خدا آن را به او داد، لذا عنایت الهی، رحمت الهی اقتضاء می‌کند که خداوند احکامش را بیان کند *إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا*^۵ نه هدایت تکوینی، هدایت تشریحی هم هست، هدایت تکوینی را که همه موجودات دارند انسان هم هدایت تکوینی

۴. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ۲۱۹، باب ۲۹ علل اختلاف الأخبار و کیفیت الجمع بينها و العمل بها و وجوه الاستنباط و بیان أنواع ما يجوز الاستدلال به

۵. سوره انسان / آیه ۳



دارد، قلب انسان حرکت می‌کند، می‌زند، جوارح انسان، به هر حال هدایت تکوینی را خداوند در همه عالم قرار داده، برای هر موجودی قرار داده، اما هدایت تشریحی *إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا* این هدایت تشریحی است *هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ* یعنی چه؟ یعنی برای این‌که خدا راه سلوک بندگی را به من معرفی کند چه کار کنم؟ گفتیم آنجا که یکی شکر منعم واجب است، شکر منعم بدون معرفت منعم امکان ندارد و طریق شکر هم آن هم اطاعت فرمان و تضرع و خضوع در مقابل منعم است این هم باید خدا معین کند چطور خضوع کن؟ چطور اطاعت کن؟ اطاعت اوامر اجتناب از نواهی خود این عبادت است، خودش سیر الی الله است، خدا همه را باید معرفی کند، لذا همه احکام الهی قرآن احکامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده ارسال انبیاء، ارسال پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اوصیاء انبیاء همه برای این است که بشر را هدایت کنند به آن‌چه که خدا می‌خواهد برای سعادت انسان، پس خدا وظیفه‌اش این است، ما باید چه کنیم؟ خدا کار خود را کرده *لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا يَأْتِيهِ السُّبْحَانُ لَمَّا كُنْتُمْ فِي سُبْحَانَ اللَّهِ لَمَّا كُنْتُمْ فِي أَسْرَارِكُمْ لَمَّا تَخَضَعُونَ لِرَبِِّكُمْ لَمَّا تَخَضَعُونَ لِرَبِِّكُمْ لَمَّا تَخَضَعُونَ لِرَبِِّكُمْ* خدا وظیفه خود را انجام داد، ما باید چه کار کنیم؟ ما باید این کار را کنیم، چگونه اطاعت کنیم؟ اطاعت برای چه؟ یکی برای دفع عقاب، یکی هم شکر منعم، شکر منعم واجب عقلی است، شکر هم طریقه‌اش این است که ما بدانیم، بشناسیم، و اما دفع عقاب، ما علم اجمالی داریم که خداوند تکالیفی را بر ما لازم کرده این تکالیف بعضی ضروری است بعضی قطعی است در ضروریات و قطعیات تقلید معنا ندارد ضروری و بدیهی است یا قطعی است در غیر ضروریات و قطعیات اینجا ما احتمال عقاب می‌دهیم چرا چون تکالیف الهی منجز شده ما می‌دانیم یک تکالیف منجزه ای داریم باید از عهده آن تکالیف بر بیاییم یعنی غیر قطعیات و ضروریات می‌دانیم یک تکالیف منجزه ای داریم باید از عهده آن تکالیف منجز بر آییم چگونه بر آییم؟ اگر عصر پیامبر و ائمه (علیه السلام) است از خودشان بیرسیم اما وقتی عصر آن‌ها نیست عقل می‌گوید باید چه کار کنیم؟ یا باید خود اجتهاد کنی از اصول و قرآن و کلماتی که پیغمبر اکرم و ائمه فرموده‌اند خودت اجتهاد کنی و بفهمی راه را یا برو از یک فقیهی بیرس، درست این دو راه یا این‌که احتیاط کن یعنی اگر دائر امر بین دو تا خب وقتی انسان بتواند بین این دو جمع کند و یقین کند که بالاخره اگر آن واجب بود انجام داد این واجب بود انجام داد دائر بین امر قصر و اتمام جمعه و

۶. سوره انعام / آیه ۱۴۹

۷. سوره اسراء / آیه ۱۵



ظهر هر دو را انجام داد یقین کرد راه دیگری که ندارد البته گفتیم راه دیگر ممکن است باشد اما آن راهها متعارف نیست و تأیید هم نشده مثلا استخاره کند، خواب ببیند، رمل بیاندازد، اینها می شود گفت که حکم را بدست آورد اما اینها تأیید نشده متعارف هم نیست اگر از این طریقها وارد شد وظیفه اش را انجام داده.

سؤال: این احتیاط برای مکلف یا هر کسی؟

جواب استاد: مکلفی که الآن علم به تکلیف دارد و تنجز دارد چون اگر مکلف نباشد تکلیف منجز برای او نشده وقتی انسان مکلف شد و به حد تکلیف رسید از نظر عقلی یا شرعی هر چه که هست شانش را دارد اما این هنوز منجز نشد چه زمانی منجز می شود زمانی که جمیع شرایط تکلیف را داشته باشد حالا وقتی عاقل بوده بالغ بوده شرایط را دارد حالا می داند که الان خدا او را رها نکرده تکلیفی دارد یک عده قطعی و ظنی است که همه می دانند ضروری است ما تکالیفی داریم که اکثر آنها قریب به اتفاقش غیر قطعی است خب اینها را باید چه کنیم؟ اگر انجام ندهیم قطع به عقاب داریم شکر منعم را به جا نیاورده ایم حالا شکر منعم یک جهت اصلا عقاب است لذا دفع ضرر ولو محتمل باشد عقلا دفع ضرر را بیان می کنند.

سؤال: فرمودید که مکلف ...

جواب استاد: نه خیر آنجا عرض کردیم که مکلف باید ملتفت باشد خود التفات یکی از جهات تنجز تکلیف است اگر فرض کنید که فرد عاقل بود بالغ بود اما ملتفت نبود.

سؤال: به جز مکلف گفتیم عبادت از هر کسی پذیرفته است.

جواب استاد: یعنی هر کس عبادت از او مطلوب است صحیح است ولو تکلیف ندارد منتهی آن آدم عقاب ندارد تکلیف هم ندارد این یجب برای کسی است که منجز شده بر او تکلیف، منجز نشده یعنی بچه صغیری که عبادت از او مطلوب است، عبادت از او صحیح است اما منجز نشده تا واجب باشد که اگر ترک کند عقاب داشته باشد

سؤال: مرحوم سید می فرماید چون یجب هست اشکال به آن وارد نیست یجب فرموده.



جواب استاد: ما خواستیم عرض کنیم که این مکلف ملتفت است یعنی اگر مکلف شد باید همه آنها بر او باشد خواستم اشاره کنم که این ملتفت بعضی‌ها محشی دارند که این قید ملتفت را دارد، خود التفات یکی از شرایط تنجز است، یعنی مکلف هست یعنی در شأن تکلیف است ولی هنوز تنجیز نیامده.

سؤال: مگر این که مقصر نباشد.

جواب استاد: مقصر باشد.

حالا به هر حال این راهش است باید چه کند؟

سؤال: فرمودید شروط حکم عقلی است اگر دلیل روایت شرعی بر اجتهاد است می‌پذیریم اما اگر این روایت که آمده دلیل بر حکم شرعی تقلید است نمی‌توانیم بپذیریم.

جواب استاد: مگر ما نگفتیم در این دلیل بر اجتهاد است در مقابل آن یهودی‌ها است، یهودی‌ها تقلید می‌کردند رأی علمائشان را می‌گرفتند به رأی علمائشان عمل می‌کردند این در مقابل قرینه‌ای است که در مقابل آن قرار داد اینجا اجتهادی بکند که دیگران از رای آن استفاده کنند.

سؤال: این روایت خاص عرض می‌کند روایت قبلی که فرمودید که تقلید نکرد این روایت در بحث حکم شرعی تقلید دلالت ندارد.

جواب استاد: نداشته باشد، این اجتهاد را می‌گویید، استنباط را می‌گویید، تقلید را که نگفتیم، من می‌گویم کلمه اجتهاد بوده، در عصر ائمه استنباط بوده.

روایت دیگر از احمد بن محمد بن ابی نصر عن أبی الحسن الرضا (علیه السلام)، آنجا حضرت رضا (علیه السلام) فرمود قَالَ: عَلَيْنَا إِلقاءُ الْأُصُولِ وَعَلَيْكُمْ التَّفْرِيعُ،^۸ آن که وظیفه ما است این است که ما اصول را به شما القاء کنیم وَعَلَيْكُمْ التَّفْرِيعُ شما بر این اصول شاخه‌ها و فروعش را شما بیان کنید این تفریع که الآن امر شده وَعَلَيْكُمْ التَّفْرِيعُ بر شما است، تفریع این کجا است؟ این عمل با آن چه که از اصول استفاده می‌کنیم است، آن را عمل کن، که این عمل هم برای خود او و هم برای دیگران مفید است، وَعَلَيْكُمْ التَّفْرِيعُ این تفریع امر هم به آن شده یعنی باید استنباط کرد لذا

۸. وسائل الشیعة/ ج ۲۷/ ص ۶۲/ باب ۶ عدم جواز القضاء و الحكم بالرأی و الاجتهاد و المقایس و نحوها من الاستنباطات الظنیة فی نفس الأحكام الشرعیة



جواب استاد: حالا حکم را نمی‌دانند اختلاف دارند حکمین باید سؤال کنند.

سؤال: شاید حضرت در مقام بیان مسئله شرعی نباشند و در مقام قضاوت باشند؟

جواب استاد: صفات قاضی است قاضی حکم می‌خواهد بکند.

سلیمان بن خالد این را که در رجال کشی نقل شده می‌گوید، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ مَا أَحَدٌ أَحْيَا ذِكْرَنَا وَأَحَادِيثَ أَبِي إِلا زُرَّارَةَ وَأَبُو بَصِيرٍ الْمُرَادِيُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَبُرَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ وَتُؤَلَّا هَوْلَاءَ مَا كَانَ أَحَدٌ يَسْتَنْبِطُ هُدَى هَوْلَاءِ حِفَاطِ الدِّينِ وَأَمَنَاءِ أَبِي عَلَى خَلَالِ اللَّهِ وَحَرَامِهِ وَهُمْ السَّابِقُونَ إِلَيْنَا فِي الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ. ^۱ نمی‌یابم کسی را، احدی را که امر ما را احیا کند و احادیث ابی را احیا کند، إِلا زُرَّارَةَ وَأَبُو بَصِيرٍ الْمُرَادِيُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَبُرَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ وَتُؤَلَّا هَوْلَاءَ اگر این‌ها نباشند هَوْلَاءَ مَا كَانَ أَحَدٌ يَسْتَنْبِطُ احدی استنباط نمی‌تواند بکند، این‌ها قابلیت استنباط دارند، این‌ها می‌توانند از روایات استفاده کنند و إِلا راوی که ده‌ها، صدها نفر داشتیم اگر این‌ها نبودند مَا كَانَ أَحَدٌ يَسْتَنْبِطُ بعد امام فرمود و هولاء هَوْلَاءِ حِفَاطِ الدِّينِ فقيه حافظ دین است، راوی که حافظ دین نیست، حافظ دین آن کسی است که حقائق دین را از روایت استخراج می‌کند دین شناس است، دین را معرفی می‌کند، دارد که این‌ها حافظ دین هستند، وَأَمَنَاءِ ابی این‌ها امناء پدرم بودند عَلَى خَلَالِ اللَّهِ وَحَرَامِهِ وَهُمْ السَّابِقُونَ إِلَيْنَا فِي الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ این‌ها در دنیا از همه به سوی ما سبقت گرفتند، سبقت گرفتند یعنی حقائق دین را از ما گرفتند اصول مطالب را از ما گرفتند دین شناس واقعی شدند و در آخرت هم اینها از دیگران به ما اهل بیت سبقت می‌گیرند، باب ۱۱ حدیث ۲۱ صفات قاضی.

این‌که حضرت دارد مَا كَانَ أَحَدٌ يَسْتَنْبِطُ این صراحت دارد در جواز اجتهاد البته کشی غیر این چهار نفر عده‌ای دیگر را هم ذکر کرده حالا حضرت این چهار نفر را ذکر کرد، شاید به خاطر این بود که این‌ها بیشتر روایت بودند، بیشتر مطالب را داشتند حفظ آن‌ها بیشتر بوده و إِلا دیگران هم بوده‌اند.

